

زبان مادری و هویت ملی

1- زبان، پیچیده ترین پدیده اجتماعی است و بگفته دیل اسپندر [1]، پدیده خنثی و بیطرفی نیست. زبان فقط وسیله انتقال ایده ها نیست، بلکه خود شکل دهنده ایده ها است. مهمتر اینکه، مقدم بر هر چیزی، زبان برنامه ای برای فعالیت مغز است. در این معنی، چیزی مضحک تر از این نخواهد بود که بگوئیم که افراد انسانی، توانائی دیدن جهان بهمان گونه ای را که هست، دارا هستند و یا ثابت کنندگان بیطرف جهان خود اند. زیرا آنان خود جهانی را آفریده و تصویر آفریده خود را در درون جهان زبان ریخته اند. افراد انسانی نمی توانند جهان اطراف خود را بیطرفانه انتقال دهند. ما جهان اطراف خود را نه آنگونه که هست، بلکه آنگونه که در زبان بصورت یک سلسله اصول در آمده اند، مشاهده می کنیم. زیرا مغز انسانی که فرمان اعمال ما را بدست گرفته است، رابطه مستقیمی با جهان بیرون ندارد و یا تماس مستقیمی با نور و یا صدا برقرار نمی سازد. بلکه تنها از طریق محرک های بایو-الکترونیک و انتقال آنها از طریق سیستم عصبی با بیرون از خود است که با جهان تماس برقرار می کند. در این معنی، مغز، فرمانده کر و کوری در تاریخانه ی بدن انسانی است و تفسیر خود از سمبل ها و علائم بیرونی را از طریق کد های شکل گرفته در زبان انجام می دهد. اگر ما نگاه نژاد پرستانه یا مبتنی بر تبعیض جنسی داریم، این نگرش ما در زبان کد گذاری شده است و زبان در نحوه کشف این کد گذاری ها، بر تفسیر مغز ما از پدیده ها و مشاهدات ما تاثیر خواهد گذاشت و ما جهان خود و تنظیم اعمال خود را، نه آنگونه که بطور واقعی وجود دارند، بلکه بر پایه همین کد های ثبت شده در زبان انجام خواهیم داد. بنابراین، داور مغز از داده های بیرونی، شناخت قائم بالذات بی واسطه ی خود مغز منفرد یک انسان نیست، بلکه از طریق منشور یا فیلتر کد های زبان، که برآیند داور تاریخی و جمعی اشباع شده ی بشر است، انجام می گیرد که بدلیل اتکاء بر همین برآیند اشباع شده ی تاریخی، جهان را نه آنگونه که هست، بلکه وارونه باز تاب می دهند. درست بهمین دلیل است که ما قبل از هر چیزی، با حوزه اشباع ایدئولوژیک در مورد زبان روبرو هستیم، و نه صرفا یک واسطه ارتباطی در بین انسان ها. تمام سنت های خوب و بد، و تمامی اشکال متفاوت تعصبات، در درون زبان ذخیره شده اند.

ولی کد های زبان، در عین حال، کد های طبقه بندی شده و مبتنی بر سلسله مراتب اجتماعی هستند. در واقع، زبان تمام مناسبات اجتماعی را بصورت یک سیستمی از کد های اجتماعی در می آورد و آنها را به مغز انسان منفرد یا گروهی از انسان ها انتقال می دهد. [2] و زبان در این معنی، خود نهانگاه مناسبات اجتماعی است. از آنجائی که زبان پدیده بیطرف و خنثائی نیست، داور مغز انسان نیز از پدیده های اجتماعی، همانگونه که گفته شد، نه بصورت باز تاب های مستقیم از بیرون، بلکه بواسطه کشف روابط اجتماعی کد گذاری شده در زبان که دائما در حال تغییر هستند، و بر اثر تغییر مناسبات اجتماعی، این کد ها نیز متحول می شوند، انجام میگیرد.

بدلیل اینکه روابط اجتماعی انسان ها، جهان پر تضاد و تناقضی است، زبان خود بصورت یک کانون پر تناقض همان مناسبات اجتماعی و ایدئولوژی های تعارض آمیز با همدیگر در می آید و از این منظر، زبان حوزه جدی جدال ایدئولوژیک سیاسی و اجتماعی است.

یکی از مختصات دیگر زبان، انتزاع یا تجرید کلمه از محمول خود است. وقتی ما اسم معینی را بر روی شیئی معینی می گذاریم، ما بواسطه این اسم مجرد است که یک شیئی مشخصی را باز می شناسیم و در ذهن خود دوباره آنرا مجسم می سازیم. امکان ترکیب کلمات مجرد که انسان را از جهان حیوانی متمایز می سازد، و تمام خلاقیت ذهنی انسان بر آن استوار است، در عین حال زمینه ساز باز تاب وارونه واقعیت بیرونی از نظر شناخت است. در دنیای واقعی، دیو یا جنی وجود ندارد، و لی ما موجوداتی با سُم و گوژ بر پشت، و یا حیوان نتراشیده و نخراشیده ای را با اسم دیو می توانیم در ذهن خود مجسم کرده و به آنها یک سلسله صفاتی را نسبت دهیم که از واقعیت های متفاوت بیرونی اتخاذ کرده و از طریق ترکیب این کلمات مجرد، آنها را بوجود آورده ایم. نظیر حرف زدن دیو یا جن یا یک درخت که همیشه هم به زبان قابل فهم و محلی ما سخن می گویند. مثلا هیچ دیوی در یک افسانه، به زبان اسپانیولی یا یک عرب یا بلوچ صحبت نمی کند.

بهمین دلیل نیز ما جهان را نه آنگونه که هست، بلکه از طریق ترکیبات تحریف شده مفاهیم جدا شده از واقعیت که بواسطه زبان به مغز انتقال یافته و دومرتبه در زبان کد گذاری شده است، می شناسیم. و گر نه همه انسان ها جهان را آنگونه که هست مشاهده می کردند و نه اختلاف سیاسی و ایدئولوژیکی وجود می داشت و نه دیدی متفاوت از دیگری بوجود می آمد.

از اینرو، زبان نه فقط نقش یک کد ارتباط اجتماعی خنثائی ندارد، بلکه نقش چند گانه و مرکب شناختی، سیاسی، ایدئولوژیک، جنسی، طبقاتی، هویت ملی، حقوقی، تاریخی و فرهنگی را بر عهده دارد، و مهمتر از همه اینکه، یک رابطه قدرت در سطوح متفاوت را بطور مداوم باز تولید می کند. این رابطه قدرت می تواند بنا به شرایط تاریخی، رابطه تبعیض جنسی، رابطه فراتر و فروتر طبقاتی و یا تبعیض ملی و نژاد پرستانه ای را بازسازی کند. وارد شدن به هر یک از ابعاد آن، همانند سفر در جهان شگفتی از اکتشافات بزرگ در تاریخ است. از اینرو، زبان یک پدیده ارتباطی ساده و یا یک عنصر صرفا فرهنگی که ممکن است در وهله اول بنظر برسد، نیست. [3]

هر زبانی در عین حال، شناسنامه و هویت تاریخی یک فرد و یک گروه اجتماعی و یا یک ملتی را بیان می‌کند. حیات بیولوژیک مغز هر یک از اجداد ما در تاریخ و توانایی اندیشیدن آنان در زمان محدود بوده است. زبان این محدودیت زمانی را به تداوم تاریخی تبدیل می‌کند و مانع از گسست می‌گردد. اجداد ما ممکن است قرن‌ها پیش در دل خاک خفته باشند، ولی ما امروز از طریق زبان است که از غم و اندوه، خوشی‌ها و جهان‌حسی آنان، آگاه می‌شویم و آنها را حس می‌کنیم. زبان، عامل اتصال همه آنان به‌مدیگر در زمان خود، و نیز عامل انتقال آنها به نسل‌های بعد از خود بوده است و امروز از طریق ذخیره شده‌ی آنان در زبان است که ما آنها را می‌شناسیم و هویت امروزی ما با آنها از طریق زبانست که گره خورده است و ما آنها را در یک مجموعه قرار می‌دهد.

بدون وجود زبان‌های گوناگون در جهان، خط مرزی ملت‌ها در جهان نیز قابل تشخیص نبود و هر زبانی، بار تاریخی تکوین و هستی و هویت یک ملتی را بر دوش می‌کشد. همانگونه که ما در استخوان‌های خود بار تکامل بیولوژیکی خود را بر دوش می‌کشیم، زبان نیز هویت فردی و اجتماعی یک ملت را حمل می‌کند.

وقتی ما از زبان مادری سخن می‌گوئیم، در واقع در جغرافیای ملت‌های جهان، از جایگاه مشخص یک ملت نیز سخن گفته‌ایم. حتی قبل از اینکه ملت‌هایی در جهان بوجود آیند، زبان برجسته‌ترین عامل تمایز گروه‌های بزرگ همگون بوده است. یونانیان باستان، به غیر یونانی، بربر می‌گفتند، رومیان، بجز خود و یونانیان را فروتر و بی‌فرهنگ می‌دانستند، نورمن‌ها، به زبان انگلیسی‌ها با نظر تحقیر می‌نگریستند. آنها زبان انگلیسی را زبانی خام و ناهنجار و زبانی فاقد فرهنگ می‌شمردند [4] و چینیان قدیم، غیر چینی‌ها را در ردیف حیوانات و جانوران بشمار می‌آوردند، که باید خود را از آنان، و با احتمال پشت‌دیوار چین جدا نگه‌میداشتند. و در تمامی این موارد، زبان اولین خط این تفاوت‌ها را می‌کشید.

ارسطو می‌گفت، اگر از یک شیئی ای، رنگ، بو، حجم و وزنی را بگیرند، از آن چیزی باقی نمی‌ماند. ولی برغم بر گرفتن این صفات از یک شیئی که دال بر وجود یک شیئی می‌کرد، سرانجام از آن "آنی" باقی می‌ماند. هگل این "آن" را روح یا روانشناسی یک ملت می‌نامید، و گوته‌رید هر در، پدرخوانده ناسیونالیسم آلمانی، زبان را هویت و تعریف‌کننده همان "آن" یا یک ملت نامیده است. اگرچه زبان، تنها عامل بوجود آورنده یک ملت نیست، لیکن پایه‌های قومی یک ملت، از طریق زبان است که تمامی سنت‌ها و تاریخ و روانشناسی یک ملت را به نسل‌های بعدی انتقال می‌دهد و به‌همین دلیل است که مجموعه آنها در کارگاه تاریخ‌انجیزی را پرورش می‌دهند که نام آن ملیت است.

عنوان شدن مساله زبان مادری، پدیده تازه‌ای نیست و باید از زمان اومانیست‌های ایتالیا [5] و بویژه دانته آلیگیری، و حتی چندین قرن قبل از دانته، و بعد از فروپاشی امپراتوری شارلمانی در اروپا در قرن نهم میلادی، یعنی قبل از آغاز عصر رنسانس مطرح بوده است. ولی دانته نخستین کسی است که تئوری زبان مادری را مطرح می‌سازد.

دانته، در هنگامی که زبان لاتین بر فرهنگ سیاسی و مذهبی اروپا مسلط بود، از ضرورت نوشتن به زبان مردم بومی یا زبان vernacular سخن می‌گوید. اثر او تحت عنوان (De Vulgari Eloquentia) یا "درباره سودمندی زبان بومی" نا تمام مانده است. این نخستین اثر انتقادی ادبی در قرن سیزدهم میلادی است که به مساله زبان مادری می‌پردازد. دانته معتقد بود که لهجه‌های مختلفی که مردم ایتالیا به آن سخن می‌گویند، باید به زبان ادبیات تبدیل شوند و زبان لاتین فقط باید برای استفاده‌های تکنیکی محدود گردد. دانته معتقد بود که زبان مردم بومی، زبانی شریف‌تر و نجیب‌تر از زبان رسمی لاتین است زیرا بشکلی طبیعی‌تر، دنیای احساسی مردم را انتقال می‌دهد. و از این نظر، در تئوری زبانی او، زبان بومی، باید منشأ و خاستگاه اصلی گسترش فرهنگی باشد، و معتقد است اگر مردم بومی فاقد زبان و ادبیات خود هستند، باید آنها را بوجود آورد. به‌همین دلیل نیز، شاهکار بزرگ ادبی او، یعنی "کمدی الهی" و نیز اثر فلسفی او بنام "مهمانی (Banquet)"، که مهمانی دانش است، بجای آنکه به زبان مسلط تحقیق و مذهب و سیاست در زمانه خود باشد، به زبان بومی توسکانی، ایتالیایی فلورانس نوشته شده است.

عناصر تشکیل‌دهنده ملیت، مانند هر پدیده تاریخی دیگر، در یک آن واحد از زمان بوجود نیامده‌اند، بلکه نیازمند هم‌آیندی آنها در مراحل مختلف و سوار شدن تدریجی آنها برهم بوده‌اند، بی‌آنکه در یک قالب تئوریک بیان شده باشند. شکل‌گیری زبان ملی و بوجود آوردن فرهنگ و ادبیات بومی بمثابة فرهنگ ملی نیز، از این فرآیند عمومی جدا نبوده است. درپاره‌ای موارد، مساله زبان مادری، یکی از نخستین عناصری بوده که مساله ملی را بشکل جنبینی خود مطرح کرده است. زبان، یکی از مهمترین عناصر در گذر جوامع از همبستگی و هم‌آلود و گنگ قبیله‌ای به مرحله همبستگی آگاهانه ملی بوده است و این دو عامل زبان و مساله ملی، عوامل مهم در گذر جوامع اروپا از اروپای قدیم به اروپای جدید، تغییر و تحول در نظام سیاسی دولت‌ها، شکل‌گیری دولت مدرن و سرانجام، بوجود آمدن دولت-ملت در پایان قرن هیجدهم و آغاز قرن نوزدهم بوده است.

بی‌تردید، ناموزونی فرهنگی در بین بخش‌های مختلف اروپا، بویژه در دوبرخ شرقی و غربی اروپا، خصلت‌های متمایزی بهر دوبرخ از اروپا می‌دهد که امروز نیز مشهود است. شاید بتوان مردمان بخش شرقی امپراتوری شارلمانی در آغاز قرون وسطی را، اسلاو‌ها و مردمان اطراف بالتیک و فنلاندی-اوگریانی را در کلیت خود بعنوان اروپای شرقی در نظر گرفت.

بعد از فروپاشی امپراتوری فرا ملی شارلمانی، نخستین خطوط مساله ملی خود را در قالب زبان ظاهر ساخت و اسلاو ها در اروپای شرقی، بویژه بعد از بوجود آمدن نخستین دولت اسلاو در تاریخ بنام امپراتوری بزرگ مورایا در سرزمینی با مرکزیت امروزی کشور چک، نخستین واحد قومی بودند که زبان فرهنگی ملی جدیدی را در اروپا آغاز کردند. و در سالهای دهه 60 قرن نهم میلادی، برای نخستین بار، ادبیات اسلاو و نخستین خطوط فرهنگ و زبان ملی در بین اسلاو ها خود را نشان داد.

کنستانتین، شاعر و فیلسوف بزرگ اسلاو در قرن نهم میلادی، در شعر مطولی می نویسد که مردم بدون کتاب به زبان خود، همانند مردم برهنه ای هستند و انسانی که نام خدا را بازبانی بیگانه به زبان خود بر زبان می راند، انسانی شور بخت و فلاکت زده ایست. [6]

کنستانتین می نویسد: آیا خداوند باران خود را بطور مساوی بر سر هر فردی نازل نمی کند؟ آیا خورشید، بی تبعیض بر تمام جهان پرتو نمی افشاند؟ آیا همگان بطور مساوی حق استنشاق هوا را ندارند؟ آیا شما شرمگین از این تبعیض نیستید که کلام خدا فقط به سه زبان یونانی و عبری و لاتین مجاز بوده و دیگر خلق ها به کوری و کری محکوم شوند؟ شنیدن کلام خدا به زبانی بیگانه، چه نابخردانه بر عقل مینماید!

در این حرکتی که توسط مورایایی ها شروع شده بود، یعنی حقوق مساوی برای عالیترین ارزش ها، که مراد از آن در وهله اول، حق خواندن انجیل به زبان اسلاو بود، نخستین طلیعه های حق مردم به زبان بومی را می توان مشاهده کرد. امپراتوری بیزانس، کلیسای یونانی، روحانیت یونانی و زبان یونانی را را ممتاز می شمرد و چالش انحصار زبانی یونان و دفاع از حق نوشتار به زبان بومی اسلاو در عصر بعد از شارلمانی، در قالب نفی ایده امتیاز زبانی یک ملت و اعلام برابری زبانی و حق استقلال کلیسای اسلاو خود را نشان می داد. یک نویسنده بلغاری بنام Khrabr که یک روحانی نیز بود، اعلام کرد که زبان اسلاو با زبان یونانی، لاتین و عبری برابر است، زیرا همه زبان ها بعد از خرابی برج بابل بوجود آمده اند! اگر اسلاو ها الفبای قدیمی ندارند، چه بهتر، زیرا آفرینندگان الفبای اسلاو، قدیسین مسیحی بوده اند، حال آنکه الفبای زبان های لاتین و یونانی، توسط مشرکین مجهول الهویه ابداع شده اند! پس ایمان و اعتقاد جدید، نیازمند کلمات و حروف جدیدی است، همانگونه که شراب جدید به ظرف جدیدی نیاز دارد! [7] بنا به یک افسانه چک نیز، کنستانتین از زبان بومی بعنوان بهترین وسیله برای از بین بردن جهالت دفاع می کرده است.

قابل ذکر است که تفاوت زبانی در بین زبان اسلاو و زبان مقدونیه در آن زمان، بسیار اندک بود و حتی کمتر از فاصله دو لهجه انگلیسی و آمریکایی امروز بود.

تحویل یک زبان بر ملتی دیگر در تاریخ، همیشه از مجرای اشغال سرزمین آنان گذشته است. تام پلین معتقد است که تاریخ یک زبان غالباً با تاریخ فتح یک سرزمین. یا از دست دادن آن مرتبط بوده است. بحث در باره "تکامل" و یا "ناب" بودن یک زبان، صرفاً بر تصور ساده لوحانه ای از پیشرفت و یا نظریه های کلیشه ای نژادی می تواند استوار باشد. [8]

بعد از فتح انگلیس توسط نورمان ها در 1066، زبان فرانسه تا 1362 بعنوان زبان رسمی در آن کشور باقی ماند و رابرت گلاستر، وقایع نگار قرن سیزدهم نورمان ها و انگلیس، با تاسف می نویسد که زبان انگلیسی فقط توسط لایه های پائین مردم انگلیس مورد استفاده قرار می گیرد. فقط هنگامی که نورمن ها نفوذ خود را از دست دادند، بر اساس یک مصوبه قانونی توسط پارلمان انگلیس در همانسال، تمام دعاوی حقوقی از آن پس باید به زبان انگلیسی انجام می گرفت و باین ترتیب، زبان انگلیسی، از تبعید داخلی خود بازگشت و جامعه انگلیس، یکی از نخستین جوامع در اروپا بود که توانست نثر و نوشتار به زبان بومی خود را بوجود آورد. این مساله بروشنی، رابطه زبان و پشتوانه قدرت سیاسی را نشان می دهد که پیشرفت زبان و بویژه رسمیت آموزشی آن از پشتوانه قدرت سیاسی جدا نیست و تفکیک زبان از قدرت، تصور خیال بافانه ای بیش نیست.

فردیناند دو سو سور Ferdinand de Saussure، زبان شناس و تئوریسین برجسته زبان شناسی سوییسی در باره رابطه زبان و سیاست می نویسد که حوادث بزرگ تاریخی، نظیر فتح نورمان ها، تاثیرات غیر قابل محاسبه ای بر کشور اشغال شده در باره زبان آنها داشته است. مستعمره سازی که فقط یکی از اشکال فتح یک کشور است، تغییراتی در بافت اصطلاحات و انتقال آن به محیط یک زبان بجا می گذارد. بعنوان مثال، نروژی ها وقتی تحت اتحاد سیاسی با دانمارک در آمدند، تحت تاثیر زبان دانمارکی قرار گرفتند و اکنون، تاثیر و نفوذ زبان دانمارکی را از خود دور کرده اند. [9] در این گفته سوسور، در واقع از نوعی از شرایط استعمار در صورت سلطه زبانی و فرهنگی، بدون مستعمره سازی و اشغال رسمی یک کشور نهفته است.

2- زبان و آموزش: همه ما اضطراب های درونی نفهمیدن حرف های معلم خود به زبانی دیگر در سال های اول دبستان را بیاد داریم. وقتی کودکی پا بمدرسه می گذارد و ناگزیر از فراگیری به زبانی است که غیر از زبان مادری او بوده که در 6 یا هفت سال زندگی خود با آن زبان سخن گفته است، و تمامی تصورات، خواسته ها و تمام جهان حسی و ارتباطات او با خانواده و دوستان و محیط اطراف خود با آن زبان بوده است، در واقع، تمامی حافظه زندگی او به پستو فرستاده می شود. آموزش او، دیگر ادامه حافظه آموزش تا کنونی او

نخواهد بود. با توجه باینکه دوره فراگیری زبان در انسان ها تا سن 13 سالگی ادامه دارد و یک کودک بعد از رسیدن به سن بلوغ، بدشواری می تواند زبانی را بخوبی یاد بگیرد [10]، می توان به گسست ناگهانی در حافظه یک کودک و نیز زمان از دست رفته برای فراگیری در او پی برد. یک کودک تا سن 13 سالگی، می تواند زبان های متعددی را یاد بگیرد، بشرط آنکه پایه ریزی آموزش، بصورت منظم از زبان مادری شروع شده و زبان های دیگر، ادامه فراگیری آن باشد. اضافه بر آن، یک کودک نه فقط زبان گفتاری بزرگتر ها را تقلید می کند، بلکه قواعد درونی زبان را نیز برگرفته و قواعدی از آن خود را می سازد که با رشد کودک، ساختمان درونی انتقال یافته زبان، بتدریج با زبان بزرگتر ها نیز همساز میگردد. [11]

در صورت گسست کودک از زبان مادری خود، که معمولا در هنگام ورود به مدرسه و یادگیری به زبانی غیر از زبان مادری آغاز می گردد، نظم هارمونیک در آموزش کودک از بین می رود و فرآیند آموزشی کودک دچار اختلال جدی می شود. از این پس، او نه تنها با اختلال در نظم شناختی در آموزش خود روبروست و از نظر روانشناسی، تا حدی اعتماد به نفس خود را از دست می دهد، بلکه در یک مسابقه نابرابر با کودکانی قرار می گیرد که زبان فارسی، زبان مادری آنان است. از این پس او باید به زبانی بخواند و بنویسد که زبان او نبوده است. تردیدی نیست که وقتی یک کودک غیر فارس با کودکی فارس همکلاس یا همدرسه است که اولی با گسست و بیگانگی از فرآیند آموزشی بازبان و ذخیره زبانی و فکری تاکنونی خود آغاز کرده و دومی از ذخیره فکری سال ها پیشین خود استفاده میکند و ادامه آموزش او، همان ادامه زبانی مادری وی است. بدیهی است که نتیجه آموزشی آنان برابر هم نخواهد بود. این آغاز رسمی تبعیض و نابرابری و رسمیت قانونی دادن به نابرابری کودکان دو ملیت متفاوت از طریق آموزش رسمی کشور است.

در واقع، آموزش رسمی یک کشور، رسمیت قانونی دادن به شکلی از آپارتاید را از همان سال اول دبستان و چه بسا از مهد کودک برعهده می گیرد و پایه های نابرابری و ستم ملی از همان مرحله از آموزش شروع میگردد. کافی است به میزان تحصیلات، تعداد نویسندگان و شعرا و محققین در بین ملیت های غیر فارس و نیز انتشار مطبوعات به زبان مادری آنها را با ملیت فارس که زبان مادری و زبان آموزشی آنان جدا از هم نیست، مورد مقایسه قرارداد تا به عواقب زیان بار چنین سیاست آموزشی تبعیض آلودی پی برد که مجال شگفتگی فرهنگی را در بین اکثریت جامعه، از بین می برد. صرفنظر از عواقب بلند مدت عدم امکان تحصیل به زبان مادری، که آمار آموزشی در سطح کشور، شکاف روز افزون و نابرابری آموزشی مابین فارس ها و غیر فارس ها را بروشنی نشان می دهد، محروم کردن یک کودک از چنین حقی، حق انسانی یک کودک بعنوان یک بشر را نقض می کند، و فقدان حق به زبان مادری را می توان جزوی از نقض حقوق بشر نامید.

در کشور چند ملیتی ایران، این نقض حقوق، بدو شکل انجام میگیرد: بصورت بازداشتن مستقیم زبان مادری، و نیز تحمیل اجباری زبان غیر خودی از طریق سیستم آموزش رسمی. از آنجائی که سیستم آموزشی در هر کشوری ذاتا ایدئولوژیک است و مناسبات اجتماعی حاکم را از طریق نظام آموزشی به کلیت جامعه انتقال می دهد، سیستم آموزشی نیز همانند خود زبان، نه بیطرف است و نه خنثی. بلکه قویا از بار ایدئولوژیک حاکم در ساختار سیاسی جامعه نیز متأثر می شود. [12] در یک کشور چند ملیتی که ساختار سیاسی آن تک ملیتی است، سیستم آموزشی آن نیز تلاش می کند که این سلطه سیاسی را بواسطه سیستم آموزشی، به سلطه زبانی و فرهنگی تبدیل سازد. ایدئولوژی یک زبان و یک ملت در جامعه چند ملیتی ایران نیز از همینجا ناشی می گردد. و قتی این امر در سطح یک ملت انجام میگیرد، نتیجه عملی آن چیزی جز اشاعه نژاد پرستی نخواهد بود. کافی است برای اثبات آن به ادبیات صد ساله ایران نگریند که کاملا بار ایدئولوژیک نژاد پرستانه علیه غیر فارس از یکسو و ستایش از نژاد آریا از سوی دیگر سرشار بوده است. عوارض آن، تبدیل غیر فارس ها به شهروندان درجه دوم، و ایجاد یک رابطه جهان اول و جهان سوم در مقیاس درون کشوری بوده است.

این پدیده، فقط مختص ایران نیست، بلکه هر جامعه چند ملیتی با ساختار سیاسی حاکمیت تک ملیتی، الزاما از چنین قانونمندی تبعیت می کند. ویساریون بلینسکی، منتقد ادبی بزرگ روس که نظام عقب مانده روسیه و تزاریسیم حاکم بر روسیه و کلیسای روسیه را مورد انتقاد شدید قرار می داد، در یک چیز با همان دستگاه عقب مانده سیاسی تزاری همدستان بود: مساله ملی و فرهنگ اوکراینی ها. او از بیداری ملی در بین اوکراینی ها در اواخر قرن نوزدهم و انتشار ادبیات مدرن به زبان اوکراینی، بسیار خشمگین بود و تمامی غیظ و انتقاد خود را متوجه زبان اوکراینی و شاعر جوان آن تاراس شوشنکو می کرد. این تناقض دموکراتیسم و نژاد پرستی از طرف یک منتقد بزرگ را چگونه می توان باهم جمع کرد؟ این همان بیماری است که غالب روشنفکران مترقی فارس نیز دچار آن هستند و هرگونه عنوان کردن حقوق فرهنگی و سیاسی از طرف ملیت های غیر فارس، حتی در میان کسانی که خود را طرفدار حقوق بشر میدانند، بعنوان تجزیه طلبی تلقی می شود.

بر خلاف دانته آلیگره، که معتقد به فرهنگ سازی بر پایه زبان بومی بود، بلینسکی اعتقاد داشت که خلق های عقب مانده ای نظیر اوکراینی ها باید از تلاش از برای ملت سازی دست برداشته و در فرهنگ هائی که از نظر او بزرگتر بودند، یعنی در فرهنگ و زبان روسی حل شوند. [13] بلینسکی در فلسفه سیاسی خود، تا حد زیادی متأثر از رمانتیسیسم آلمان بود که به نژاد پرستی آلوده بود و احتمالا از آن تاثیراتی برگرفته بود. [14] جامعه چند ملیتی امپراتوری روسیه نیز که بر سلطه مستعمراتی ملت های دیگر در درون خود

استوار بود، الزاما نمیتوانست از عواقب نژادی سلطه یک ملت و یک زبان بر دیگر ملت ها بدور باشد و این حتی دامن مترقی ترین روشنفکرانی نظیر بلینیسکی را نیز می گرفت.

3- گفته میشود که زبان فارسی زبان فرا ملی است. چنین ادعائی، صرفنظر از کاربرد غلط خود در ایران، نشان دهنده وجود ملیت های دیگری در ایران است که وقتی از آنها سخن گفته می شود، از آنها با عناوین تحقیر آمیز " اقوام و قومیت ها" نام میبرند، که خود رنگ آشکاری از نژاد پرستی آریائی را دارد. اگر منظور از فراملی بودن زبان فارسی بدلیل تحمیل آن از طریق سیستم رسمی آموزشی و محروم کردن دیگران از زبان مادری خود باشد، باید گفت که اسم تحمیل را نمیتوان فرا ملی نامید. ولی اگر این ادعا بدلیل فارسی زبان بودن کشورهای نظیر افغانستان و تاجیکستان باشد، باید گفت که دایره شمول آن با زبان هائی مثل ترکی و عربی در خارج از مرزهای خود بهیچوجه قابل مقایسه نیست که در درون کشور خود، از ابتدائی ترین حقوق در این زمینه برخوردار نیستند.

ولی لازم است بیک مساله مهم در این مورد پاسخ داد و آن این است که چرا شعرای ترک از نظامی گنجوی گرفته تا خاقانی شیروانی و قطران و همام و صائب تبریزی و غیره به زبان فارسی شعر گفته یا نوشته اند، در حالی که قدرت سیاسی مسلط در طی چندین قرن بوده اند؟

باعتماد من، دلیل اصلی این مساله را باید در این واقعیت دید که تا زمانی که آموزش همگانی مدرن، بویژه بعد از انقلابات فرانسه و آمریکا بوجود نیامده بود، مصرف کننده اصلی شعر و ادبیات و فلسفه، همواره بوروکراسی بوده است. برخلاف حاکمیت سیاسی دائما در حال تغییر ترک ها، بوروکراسی یا دیوان سالاری کشور، همواره در دست فارس ها باقی ماند که اداره امور دیوانی را بدست داشته اند.

در دوره های پیش سرمایه داری، فرهنگ و ادبیات نمی توانست مصرف توده ای داشته باشد و بهمین جهت تولید ادبیات و فلسفه و هنر، الزاما باید محل مصرف خود را در بین طبقات حاکمه، بویژه در بین لایه مصرف کننده آن، یعنی بوروکراسی پیدا می کرد و تولید کننده آن باید زبان بازار مصرفی آن، یعنی بوروکراسی را در نظر می گرفت. بوروکراسی و روحانیت، همیشه در دوره های پیش سرمایه داری، تنها لایه های آشنا به خواندن و نوشتن بودند، بجز اشعار فولکلور که سینه به سینه انتقال می یافت، زبان نگارشی، از شعر و فلسفه و تاریخ نگاری و غیره، الزاما با زبان بوروکراسی کشور مرتبط بود، وگرنه نمی توانست، مصرف کننده خود را داشته باشد و در واقع، تولید کننده فرهنگ و فلسفه و ادبیات وابسته بوروکراسی بود. راز شکوفائی ادبیات در دهه های پایانی قرن نوزدهم در روسیه، در جامعه ای که نود و پنج درصد آن را دهقان خرافات زده روس تشکیل میداد، نمی توانست جمعیت بزرگ روستائی آن کشور باشد [15]، بلکه مصرف کنندگان آن، قبل از هر چیزی، بوروکراسی بسیار بزرگ روسیه در آن زمان بود.

همین امر در مورد فرانسه نیز صادق است که اولین کشوری بود که حتی قبل از انقلاب فرانسه، دولت متمرکزی با یک بوروکراسی بزرگ بوجود آورده بود و بهمین دلیل نیز، ادبیات فرانسه، توانسته بود بر تمام زبان و ادبیات اروپا سایه بیندازد. سلطه زبان لاتین بر اروپا نیز بر فلسفه و حقوق و زبان اداری و سیاست و مذهب، بدلیل وسعت مصرف کننده بوروکراسی کلیسا و ساختار سیاسی دولت - مذهب، الزاما ناشی از همان قانونمندی حاکم بر رابطه تولید فرهنگ و بوروکراسی، ناشی می گردید.

زبان فارسی و گسترش آن نیز نمی توانست از این قانونمندی حاکم بر بوروکراسی و فرهنگ جدا باشد، بی آنکه بتوان از ذات یک زبان، استنتاج ویژه ای در باره برتری آن کرد و از آن یک اهرم ستم درست کرد. امروز کسی به زبان لاتین سخن نمی گوید، و زبان فرانسه، با آن پشتوانه بزرگ تاریخی خود در تولید فرهنگ و ادبیات به حاشیه رانده شده است. امروز، زبانی که روزگاری مورد تحقیر فرانسوی ها بود، جای آنرا گرفته است. در نتیجه باید گفت که زبان فارسی نیز در ایران امروز، در فراتر از ملیت فارسی زبان خود، بضرر چماق قدرت سیاسی محل مصرفی دارد. با هرگونه تغییر در ساختار تک ملیتی حاکم، زبان های دیگر نیز الزاما جایگاه طبیعی و امکان توسعه خود را پیدا خواهند کرد و ملیت های دیگر در ایران نیز، توان و خلاقیت خود در حوزه های مختلف آفرینش فرهنگ بر پایه زبان مادری خود را خواهند توانست به منصفه ظهور برسانند.

4- برواقعیت مهمی در باره رابطه زبان مادری و مسله ملی در ایران باید اشاره کرد و آن اینست که مساله ملی در ایران در پشت زبان فارسی پنهان شده است. این موضوع ممکن است در عده ای این توهم را بوجود آورد و یا اینکه یک عده ای این توهم را اشاعه دهند که ما و یا هر ملیت غیر فارس دیگری، بدون دستیابی به حقوق سیاسی خود میتوانند به حقوق زبانی خویش نائل شوند. خود تکوین مساله در ایران، خصلت تقدم موضوع سیاسی بر موضوع زبانی را نشان می دهد. همه ما فریاد می زنیم که از زمان کودتای رضا شاه بیعد در ایران، ملت ها تحت ستم ملی قرار گرفتند و زبان فارسی از زمان رضاه شاه در ایران رسمی، و بقیه زبان ها ممنوع گردیدند. یعنی با

اهرم قدرت سیاسی، و بگفته محمود افشار، با استفاده از سرنیزه تیز و کوچاندن و غیره، زبان ملیت های غیر فارس را در ایران بریدند و مانع تحصیل فرزندان آنان به زبان مادری و گسترش زبان و فرهنگ ملی خود شدند. [16] جمهوری اسلامی نیز بعنوان جایگزین حکومتی سلطنت، در این سی سال گذشته، به شیوه ای خشن تر، همان راه طی شده رضا شاه را ادامه داده است. برای دستیابی به حقوق زبانی، پشتوانه سیاسی پیش برنده آموزش به زبان مادری و داشتن رسانه نگارشی و صوتی و تصویری و بودجه مالی و اقتدار لازم است. اگر در یک سال حکومت ملی در آذربایجان، کودکان آذربایجانی توانستند به زبان ترکی تحصیل کنند، اگر دانشگاه تبریز بوجود آمد، اگر مطبوعات به زبان ترکی منتشر شدند، باین دلیل بود که قدرت سیاسی حکومت ملی در آذربایجان پشتوانه آن بود و دقیقا با حمله ارتش شاهنشاهی به آذربایجان، حق آموزش به زبان مادری نیز بضرر سرنیزه تیز، ممنوع اعلام گردید.

تمام قدرت های مستعمراتی نیز، اول بضرر شمشیر و توپ و تفنگ، کشورهایی را اشغال کردند و بعد توانستند که زبان قدرت مستعمراتی را بر آنها تحمیل کنند. زیرا قدرت سیاسی، تضمین کننده امکان تحمیل زبان بود و هیچ زبانی هرگز از قدرت سیاسی جدا نبوده است و جوهر مساله زبان مادری در ایران نیز اساسا سیاسی است.

کسی که می اندیشد زبان یک مساله فرهنگی است و از سیاست جداست، و یا فکر می کند که در چهارچوب جمهوری اسلامی می توان به حقوق زبانی و فرهنگی خود رسید، یا عوام است و یا عوامفریب، و شاید هم در خط تبلیغاتی دم و دستگاه های اطلاعاتی حکومت اسلامی. حکومتی که حتی وجود چند جنگ دو زبانه در تیراژ محدود را تحمل نمیکند، حکومتی که فعالین فرهنگی آذربایجانی و ملیت های دیگر را به شیوه های مختلف بقتل رسانده، و یا به زندان انداخته و یا مجبور به گریز بخارج از کشور می کند، برای ما امکان آموزش به زبان مادری و " فرهنگ سازی" را فراهم خواهد کرد؟ زهی خیال باطل! راه مدرسه کودکان به مدارس تحصیلی به زبان مادری خود، از روی جسد جمهوری اسلامی و شکسته شدن ساختار حکومتی تک ملیتی و تک زبانی می گذرد!

هدایت سلطان زاده. 23 بهمن ماه 1388 (برابر با 12 فوریه 2010).

[1] Dale Spender : Language and Reality : Who Made the World(1980). Language and Cultural Theory Reader.Ed.by Lucy Burke, Tony Crowley, and Alan Girvin.London.2000.p.145

[2] Pierre Bourdieu : Classes and Classifications. A Critic A Social Critique of the Judgment of Taste. Conclusion. 1984,translated by Richard Nice, published by Harvard University Press, 1984, 604pp. –selected from pp. 466-484.

[3] John R. Searle: What is Language: Some Preliminary Remarks.

<http://www.reference-global.com/doi/abs/10.1515/9783110198843.1.7>

[4] Tom Paulin: A New Look at the Language Question(1983).Published in : The Routledge. ibidP.294

[5]Sarah Stever Gravelle:

The Latin-Vernacular Question and Humanist Theory of Language and Culture.

Journal of the History of Ideas, Vol. 49, No. 3 (Jul. - Sep., 1988), pp. 367-386

Published by: University of Pennsylvania Press

همچنین رجوع شود به : Lluís Cifuentes: Vernacularization , as an Intellectual and Social Bridge. The Catalan Translations of Teodorico's "Chirurgia" and of Arnau De Vilanova's "Regimen Sanitatis"

Early Science and Medicine, Vol. 4, No. 2 (1999), pp. 127-148 Published by: BRILL

[6] Roman Jakobson: The Beginnings of National Self-Determination in Europe.

The Review of Politics, Vol.7.No.1(January 1945).pp.29-42 -Cambridge University Press

[7] همانجا

[8] Tom Paulin. همانجا

[9] Ferdinand de Saussure :Language and Linguistics(1916).published by: The Routledge Language and Cultural Theory Reader.Ed.by Lucy Burke, Tony Crowley, and Alan Girvin.London.2000.P.54

[10] Natalia L. Komarova and Martin A. Novak: Natural Selection of the Critical Period for Language Acquisition.

Natalia L. Komarova and Martin A. Nowak: Natural selection of the Critical Period for Language Acquisition.

Proceedings for Biological Sciences.Vol.268.No.1472(Jun.7.2001) PP.1189-1196 -Published by : Royal Society.

[11] Heidi C. Dulay and Marina K. Burt: Errors and Strategies in Child Second Language Acquisition.

TESOL Quarterly, Vol. 8, No. 2 (Jun., 1974), pp. 129-136.

Published by: Teachers of English to Speakers of Other Languages, Inc. (TESOL)

[12] Brian Street: Literacy in Theory and Practice(Cambridge Studies in Oral and Literature Culture). 1985. Chap.4. The Ideological model.PP.95-129

[13] Andrea Rutherford: Vissarion Belinskii and the Ukrainian National Question.

Russian Review, Vol. 54, No. 4 (Oct., 1995), pp. 500-515.

Published by: Blackwell

[14] Cedric Dover: The Racial Philosophy of Johann Herder.

The British Journal of Sociology, Vol. 3, No. 2 (Jun., 1952), pp. 124-133.Published by Blackwell

[15] اولین انتشار رمان جنگ و صلح لئو تولستوی در نیمه دوم قرن نوزدهم، مبلغی حدود 20 هزار روبل روسی نصیب تولستوی کرد که در آنزمان مبلغ هنگفتی بود. روشن است که دهقان بیسواد روس، مصرف کننده چنین ادبیاتی نبود و دهقان روس اگر پول کوچکی هم بدست می آورد، آنرا خرج زیارت می کرد تا فرهنگ و ادبیات.

[16] در اینجا می توان به راه حل های پیشنهادی در آنزمان توسط روشنفکرانی نظیر محمود افشار اشاره کرد، از بکار بردن سر نیزه تیز و کوچاندن مردم ملیت های غیر فارس به نقاط مختلف و عوض کردن نام شهر ها و کوه ها و دهات و رودخانه، در کنار کمک های مالی دولت برای راه انداختن مطبوعات ارزان به زبان فارسی و غیره طرفداری میکردند که همگی اقدامات سیاسی هستند و در عمل نیز تا امروز بکار گرفته شده است. رجوع شود به [آچیق سوز](#)

<http://www.achiq.org/yazi/hidayet%20dil.pdf>